

بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان^۱

سید محمد حسین چاوشیان^۲

مرضیه دهقانی^۳

چکیده

خشونت علیه زنان در طول تاریخ در جوامع بشری به اشکال و انواع گوناگون وجود داشته که در برخی جوامع این آسب اجتماعی تشدید شده است. پدیده دردناک خشونت علیه زنان در ابعاد مختلف آن سلامت جسم و روان زنان را به خطر می اندازد و حقوق انسانی آنان را مورد تجاوز قرار می دهد. خشونت علیه زنان پدیده ای است که در آن زن به خاطر جنسیت خود و به علت صرفاً زن بودن مورد اعمال زور و تزییع حق از سوی جنس مخالف قرار میگیرد. بطور کلی هر نوع عمل یا رفتاری که به آسیب جسمی، جنسی و روانی یا محرومیت و عذاب زن منجر شود خشونت علیه زنان گفته می شود. تهدید به چنین اعمال و رفتاری، محرومیت از آزادی به اجبار یا به اختیار، اعم از زندگی شخصی و یا جمعی نیز جزء خشونت علیه زنان می باشد. پژوهش حاضر، با هدف بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان انجام یافته است.

واژگان کلیدی: خشونت علیه زنان، خشونت جسمی، خشونت روانی، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی.

^۱-تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۲

^۲ - استاد موسسه آموزش عالی حوزوی رفیعه المصطفی(ص)

^۳ - دانش پژوه سطح ۳ موسسه آموزش عالی حوزوی رفیعه المصطفی(ص)

مقدمه

خشونت در همه جوامع حتی در جوامع غربی با اشکال مختلف وجود داشته است و آمارهای سازمان های رسمی نشان گرافزایش این پدیده است. تعریف و مصادیق خشونت علیه زنان اگر چه در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و عقب افتاده با توجه به تمایزات فرهنگ ها و قوانین متفاوت است، اما ماهیت و نفس رفتار خشونت آمیز با زنان و آسیب پذیری جامعه تا حد زیادی در همه جوامع مشابه است. خشونت علیه زنان که هر ساله به قتل و نقص عضو و آزار روحی بسیاری منتهی می شود، همگی نشان از افزایش یک بحران دارد. بحرانی که هر روز به وسعت آن افزوده می شود. خشونت علیه زنان در خانواده در محیط بسته باقی مانده و به بیرون درز پیدا نمی کند. چه بسا مشکلات روانی چون تنهایی، افسردگی، اضطراب، وسواس و اختلال در خوردن و خواب، سرزنش خود، اختلال روابطی و رفتاری و همچنین مشکلات فیزیکی شبیه شکستگی ها، آسیب اندام های داخلی، بیماری های التهابی، عفونت ها و... از عواقب کشنده و آسیب زای خشونت علیه زنان است که همچنان از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود. (عارفی، ۱۳۸۲: ۱۲۱-۱۰۳)

خشونت علیه زنان مانعی در برابر دستیابی به اهداف برابری، توسعه و صلح است. خشونت، برخورداری زنان را از حقوق بشر و آزادی های بنیادین، نقض، تضییع و یا سلب می کند و ناکامی دیرینه در حفظ و ارتقا و آزادی در مورد اعمال خشونت علیه زنان مایه نگرانی همه کشورهاست. خشونت علیه زنان به هر فعل خشونت آمیز مبتنی بر جنسیت اطلاق می شود که منجر به آسیب دیدگی یا رنج روانی و جسمانی و جنسی آنان شود. (رئبسی، ۱۳۸۲: ۱۳۸-۱۵۸)

نظر به اینکه حل معضلات و آسیب های اجتماعی نظیر خشونت علیه زنان نیازمند شناسایی دقیق و تحلیل ابعاد متفاوت آن می باشد، در این مقاله ابتدا تعریفی از خشونت علیه زنان و انواع خشونت علیه زنان و علل خشونت علیه زنان و سپس مبانی نظری آن ارائه می شود.

تعریف خشونت

خشونت عبارت است از: درشتی، زبری، ناهمواری، مقابل نرم، تندخویی، بیرحمی. (معین، ۱۳۸۱: ۱۴۲۵)

سازمان بهداشت جهانی، خشونت را اینگونه تعریف میکند: استفاده ی عمدی از نیروی فیزیکی یا قدرت؛ با تهدید یا تمایل، علیه خود یا دیگری، گروه یا جامعه که موجب بروز آسیب، مرگ، آسیبهای روانی، ضعف شدید و یا انواع محرومیتها گردد. (افتخاری و همکاران، ۱۳۸۶: ص ۲)

در تعریف خشونت اولین تعریف مربوط به گلز و استراوس است که سال های زیادی در زمینه خشونت به بررسی پرداخته اند. از دید این دو محقق، خشونت رفتاری است با قصد و نیت آشکار (یا رفتاری با قصد و نیت پنهان اما قابل درک) برای وارد کردن آسیب فیزیکی به فرد دیگر. یلو در سال ۱۹۸۳ خشونت را چنین تعریف کرده است: خشونت رفتاری آگاهانه در نظر گرفته می شود که نتایج احتمالی آن ایجاد آسیب فیزیکی یا درد در فرد دیگر است. مگارژی خشونت را چنین تعریف می کند: خشونت به معنای اشکال افراطی رفتار پرخاشگرانه است که احتمالاً باعث آسیب های مشخص به قربانی می گردد. کوک خشونت را قصد استفاده از قدرت فیزیکی به منظور ایجاد آزار، تخریب و مرگ می داند. وی خشونت را به دو معنی دیگر نیز به کار می برد: الف: استفاده از قدرت یا اجبار (قانونی یا غیره) برای ایجاد آسیب از طریق دستوردادن به اطاعت از مجموعه ای ارزش های اخلاقی یا اجتماعی لازم. ب عملی که عامل خشونت، خشونت را تکذیب کند. ج) هردو). تعریف دیگر خشونت چنین است: خشونت را می توان عملی آسیب رسان دانست که فرد برای پیش برد مقاصد خویش انجام می دهد و صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) ندارد، بلکه ممکن است ابعاد روانی (فحاشی، تحقیر، منزوی کردن فرد، داد و فریاد)، جنسی داشته باشد. (محمدی ومیرزایی، ۱۳۹۱: ۱۰۶)

خشونت علیه زنان

نخستین سند حقوق بین‌المللی که بطور ویژه مبارزه با خشونت علیه زنان را هدف قرار داد اعلامیه رفع خشونت علیه زنان بود که در سپتامبر ۱۹۹۳ طی قطع‌نامه ۴۸/۱۰۴ مورد تصویب سازمان ملل قرار گرفت و در ماده یک به تعریف خشونت علیه زنان پرداخته است: عبارت خشونت علیه زنان به معنای هر عمل خشونت‌آمیز مبتنی بر جنسیت است که سبب بروز یا سبب احتمال بروز آسیب‌های روانی، جسمانی، روانی و آزار زنان، از جمله تهدید به انجام چنین اعمالی، محرومیت‌های اجباری یا اختیاری در شرایط خاص، از آزادی در زندگی عمومی یا در زندگی خصوصی می‌گردد. خشونت علیه زنان پدیده‌ای است که در آن زن تنها به سبب جنسیت خود از سوی جنس مخالف مورد آزار و اذیت قرار گرفته و حقتش پایمال می‌شود. چنانچه این نوع رفتار در چارچوب خانواده و میان زن و شوهر روی دهد از آن به خشونت خانگی تعریف می‌شود (شامحمدی، ۱۳۹۶: ۷۳)

انواع خشونت علیه زنان

تقسیم‌بندی‌های گوناگونی برای خشونت وجود دارد، که از آن جمله می‌توان به خشونت مستقیم و غیرمستقیم اشاره کرد، خشونت مستقیم شامل هر آن چه که به عین دیده می‌شود و آشکار است، مانند زد و خورد، شکنجه، تعذیب، قتل و ... است، در حالی که خشونت غیرمستقیم به چشم دیده نمی‌شود، ولی آثار آن احساس می‌شود، مانند کینه، کدورت، بی‌اعتمادی، بی‌تفاوتی و عدم همکاری. (ملک احمدی، ۱۳۸۷)

دسته‌بندی دیگر خشونت را در اشکال جسمانی، کلامی، عاطفی و جنسی جای می‌دهد که عبارتند از:

۱- خشونت جسمانی (فیزیکی):

شامل صدمه وارد کردن به فرد از طریق ضربه زدن، بریدن، لگزدن، سیلی زدن و موارد مشابه است. این صدمات می‌تواند در نتیجه استفاده از اشیایی نظیر کمر بند، ترکه چوب و چماق به وجود آید.

۲- خشونت کلامی:

طیفی از رفتارها از جمله تحقیر، توهین، دشنام، زیرپا گذاشتن حقوق دیگران، برچسب زدن، تمسخر و بی عدالتی در گفتار رادبرمی گیرد. (شامحمدی، همان)

۳- خشونت عاطفی (روانی):

رفتار خشونت آمیزی است که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه دار می کند. این رفتار بصورت انتقاد ناروا، تحقیر، تمسخر، توهین، فحاشی، تهدیدهای مداوم به طلاق دادن یا ازدواج مجدد اعمال می گردد. نتایج این گونه خشونت عبارت است از: از کار افتادگی ادراکی، از بین رفتن اعتماد به نفس، انواع افسردگی ها، عدم کفایت زن در مدیریت خانواده، جاه طلبی در محیط کار، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، یاز سازی رفتار خشونت آمیز در بچه ها، عدم موفقیت کودکان در تحصیل، عدم کارایی زن در محیط خانواده، پناه بردن به داروهای روان گردان، الکل، مواد مخدر، فالگیری و رمالی. (رئیسی، ۱۳۸۱: ۴۹-۵۰)

۴- خشونت جنسی:

هر نوع رفتاری که به برقراری رابطه جنسی با زن برخلاف میل او، یا موجب وارد شدن صدمه جنسی به زن منجر شود. مانند فحشا، اجبار به ارتباط جنسی نامطلوب و ارتباط جنسی در زمان بارداری و عادت ماهیانه.

۵- خشونت اقتصادی:

هر نوع رفتار خشونت آمیزی که موجب تحت فشار قرار دادن آزار و تبعیض مالی شود.

۶- خشونت اجتماعی:

نوعی از خشونت است که در آن زنان از فعالیت و تعامل اجتماعی با دیگران و در سطح جامعه محروم میشوند؛ مانند روابط اجتماعی بویژه با اعضای خانواده یا دوستان، محرومیت از تحصیل یا اشتغال و محبوس کردن زن در خانه. (شامحمدی، ۱۳۹۶: ۷۳)

اشکال دیگری از خشونت نیز وجود دارد که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

انتخاب جنسیت نوزادان و سقط جنین یا کشتن نوزاد دختر، مجبور کردن دختران به ازدواج کردن در سنین پایین، مجبور کردن زنان به همسرگزینی و یا ممانعت از همسرگزینی به میل و اختیار خود، قتل دختران و زنان به نام اعاده شرف و برای دفاع از شرف و حفظ ناموس، خشونت‌های مرتبط با مهریه و جهیزیه، ختنه کردن دختران، حاملگی اجباری، خرید و فروش و قاچاق زنان و دختران و روسپیگری اجباری (تجارت و بردگی جنسی)، خشونت های ناشی از جنگ و تجاوزهای سیستماتیک، در سنین سالخوردگی: خودکشی اجباری یا قتل زنان بیوه بنا به دلایل اقتصادی و سوءاستفاده جسمی و روانی از آنان، سوءاستفاده جنسی و مزاحمت جنسی در محیط کار، تجاوز و سوء استفاده جنسی. (نوابخش و قجاوند، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۰)

علل خشونت علیه زنان

خشونت در بستر تاریخ به آغازین روزهای زندگی انسان بر می گردد، چرا که انسان در طول اعصار برای صیانت دانش به اعمالی دست زده، هر چند به قیمت نابودی دیگر موجودات و هموعانش تمام شده است، با تجاوز به حریم یکدیگر و کشمکش ها، ابزار و ادوات همراه با خشم و رفتارهای مدافعانه، در ابتدا به شکل ساده تر و به موازات آن با پیشرفت تمدن که از انسان ها فردی مصلحت اندیش و حسابگر ساخت، واکنش ها به شکل غیر مستقیم جهت دستیابی بر امکانات، از استعمار مستقیم و عریان به استعمار غیر مستقیم مبتنی بر القاء اندیشه و تفکر به تسلط بر اذهان که بنوعی استعمار فرهنگی است مبدل شد. (شامحمدی، همان: ۷۴)

خانواده نیز به عنوان نهاد اجتماعی در این تغییر و تحول بی تاثیر نماند تا حدودی با کاستن از کارخانه ی زن به مشارکت

اجتماعی او و تغییر ارزش ها انجامید و دنیای نوین، فرهنگ و نگرشی جدید به ارمغان آورد مبتنی بر برابری حقوق و نظم قانون که در برابر تفکر سنتی قابل قبول به نظر نمی رسید. اگر چه زنان پا به پای چرخ های تمدن و صنعت همراه

شیوه های نوین زندگی گام برداشتند، اما متأسفانه نظریه های مسلط مردانه محور که خود را متکی بر واقعیات می دانند،

همچنان در عمل به فرودستی زنان و بهره کشی از آنان به عنوان فراهم کردن بنیانی ایدئولوژیک برای توجیه جایگاه زنان توسط مردان پافشاری می کنند. یکی از علل خشونت در آموزش و یادگیری ابتدا در خانواده، سپس در مدرسه و گروه همسالان و رسانه است. جامعه شناسان این چهار نهاد را در فرایند می دانند. فرایند اجتماعی شدن یعنی روندی که شخص دارای شخصیتی می شود، پس فرد با دیدن و مشاهده و با به کارگیری خشونت قصد دارد طرف مقابل را به اجابت کردن خواسته های خود وادار کند. پس خشونت، خشونت می آفریند و در یک رابطه متقابل ابعاد و اشکال پیچیده تری می یابد. آموزش زور، وادار کردن، تهدید، برخورد فیزیکی که همگی در نظام ذهنی و شخصیتی او تبدیل به امری مشروع می گردد یادگیری عدم توجه به خواسته های دیگران پرخاش و حمله و ضرب و شتم درون فرد را فرو می نشاند. (زکریایی، ۱۳۷۹)

از علل دیگر خشونت علیه زنان ایدئولوژی های مسلط است. در ایدئولوژی جنسیت، جهان به شکل خاصی تصور می شود و فرضیاتی درباره نحوه ی تعبیر تفاوت های جهان زنان و مردان شکل می گیرد. منظور از ایدئولوژی مجموعه شکلی از عقاید و باورهای عرفی است که هم مبتنی بر واقعیات و هم ارزش گذار که هدف آن توضیح یا موجه جلوه دادن ساختار اجتماعی و فرهنگ یک جامعه یا گروه اجتماعی است و توجیه فعالیت های اجتماعی همخوان با این مجموعه ی عقاید، آن چه احساسات و اندیشه ها و اعمال روزمره ی ما را شکل می دهد، ایدئولوژی است. اما معرفت مبتنی بر ایدئولوژی جانب دار یا گزینش گراست و گاه تعبیر و تفسیرهای متناقضی از جهان اجتماعی عرضه می کند. ایدئولوژی ها، به ویژه ایدئولوژی های مسلط این خاصیت را هم دارند که بعضی جنبه های اجتماعی را طبیعی و عام و بنابراین بی چون و چرا و تغییر ناپذیر جلوه می دهند. به این ترتیب جنبه هایی از جهان اجتماعی که طبیعی و عام معرفی شده اند از این اتهام که دست پرورده ی اجتماع اند مصون می مانند. ایدئولوژی های مسلط راحت تر می توانند آرای خود را طبیعی و عام قلمداد کنند زیرا افرادی این عقاید را تولید و باز تولید می کنند که در موضع قدرت قرار

دارند. مانند ایدئولوژی های مردانه که چون قدرت را در اختیار دارند می توانند با دانش فمینیستی به مخالفت بر خیزند و به حاشیه برانند. بنابر این اصطلاح ایدئولوژی را به مجموعه ای از باورهای عامه یا دانش علمی اطلاق می کنیم یعنی آن چه مبنای عمل را تشکیل می دهد. ایدئولوژی این واقعیت را پنهان می کند که گروه های معینی آن را ساخته اند چون در خدمت منافع آنهاست. (فقیهی و موسوس کاشی، ۱۳۸۰)

و اما عامل اصلی خشونت ریشه در نابرابری های اجتماعی ریشه دارد پس خشونت عاملی اجتماعی محسوب می شود و نابرابری اجتماعی یکی از مهم ترین مفاهیم و مسائل جامعه شناختی است. زیرا اهمیت آن بیشتر از آن جهت است که به عنوان یک متغیر مستقل بر روی متغیرهای دیگر اجتماعی تأثیر می گذارند و به عبارت دیگر ریشه بسیاری از مسائل اجتماعی است. اما این مفهوم مانند هر متغیر دیگر اجتماعی در عین حال یک متغیر وابسته نیز می باشد، یعنی خود معلول عوامل دیگری است. آنانکه منابع قدرت، ثروت و تصمیم گیری اقتصادی دارند، و قوانین ایدئولوژی های مسلط نیز منافع آنان را تضمین می کنند خود به خود دارای آزادی عمل شده و با نمایش برتری طلبی خود، بدون توییح نابرابری را به نمایش می گذارند. پس، اجازه ارزیابی بهتر در تصمیم گیری های خود، نفوذ بیشتر در ارزش و احترام خود، اجازه اجهاف و درخواست های عادی جلوه داده شده را به نمایش می گذارند و در توسعه بی عدالتی روزمره جا افتادن این گونه ایدئولوژی ها را نشان خواهند داد. علت مهم تبعیض و نابرابری بین زنان و مردان ناشی از میزان آگاهی مردم و وجود یا عدم وجود مردم سالاری واقعی باید دید. این دو متغیر بهم وابسته اند. با بالا رفتن میزان آگاهی مردم، درک آن ها از حقوقشان افزایش می یابد. بی عدالتی را نمی پذیرد و به انحاء مختلف برای دستیابی حقوقشان می کوشند تا نقش و تصمیم گیری های قانونی، اجتماعی شان افزایش یابد تا به حفظ تعادل و برابری نزدیک تر شوند. آگاهی به معنی بالا بردن درصد باسوادان یا زنان با درجات دانشگاهی نیست، بلکه آگاهی از فوائد اهمیت وحدت ارزشی و انسجام اجتماعی، آگاهی از علل هنجارها از جمله؛ (علل پیروی از یکایک هنجارهای مذهبی) و آگاهی از مضرات نابرابری است. (شامحمدی، همان: ۷۵)

مبانی نظری تحقیق

برای تبیین دلایل خشونت باید به نظریات روانشناختی و اجتماعی رجوع کنیم. تحقیقاتی فراوانی در حوزه خشونت علیه زنان انجام شده است. مسئله خشونت علیه زنان یکی از مسایل اجتماعی است که آسیب شناسان و جامعه شناسان و روانشناسان را به خود مشغول کرده است. در این بخش تحقیقات و نظریاتی که خشونت و انواع آن را تبیین می کنند مورد بحث و بررسی قرار می گیرند. بر اساس تحقیقات انجام شده و نظریه های اجتماعی و روانشناختی خشونت، می توانیم چرایی خشونت علیه زنان را دریابیم.

نظریه یادگیری اجتماعی

براساس این دیدگاه رفتارهای افراد در اثر همنشینی با افراد جامعه آموخته می شود، این دیدگاه به تأثیر خانواده و همسالان در ارتکاب خشونت اشاره دارد. (بهبودیاری، همکاران: ۱۶۲) طبق نظر بندورا، پرخاشگری کاملاً جنبه تقلیدی دارد و از راه مشاهده کسب می شود و نمی تواند پایه ذاتی داشته باشد. (کریمی، ۱۳۷۳: ۲۱۹)

پرخاشگری بین والدین مدل والگویی برای یادگیری رفتار خشونت گرایانه است. بچه هایی که پرخاشگری والدین را تجربه و مشاهده می کنند، پرخاشگری را به عنوان ابزاری مناسب برای بیان خشم و کنترل رفتار دیگران می پذیرند. بنابراین، از این دیدگاه در خانواده هایی که اعضای آن در کودکی شاهد پرخاشگری والدین بوده اند، احتمال بروز پرخاشگری یا تن دادن به آن به مراتب بیشتر از خانواده های دیگر است.

بدین ترتیب، مفروضات نظریه یادگیری اجتماعی در مورد پرخاشگری را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- پرخاشگری قابل انتقال از نسلی به نسل دیگر است.

۲- پرخاشگری می تواند از طریق مدل بندی (تقلید) یاد گرفته شود.

۳- مطالعات زیادی در خصوص پرخاشگری در خانواده به ارتباط (مستقیم و غیر مستقیم) در دوران کودکی و پرخاش در دوران بزرگسالی پی برده‌اند.

بویرگمن در توضیح علت احتمال پرخاش در تمامی خانواده‌ها بر نقش عوامل فردی تأکید می‌کند. او نشان می‌دهد در خانواده‌هایی که اعضای آن خود در دوران کودکی در معرض پرخاش قرار گرفته‌اند، احتمال بروز پرخاش یا تن دادن به آن، به مراتب بیشتر است. (درویش‌پور، ۱۳۷۸: ۵۱)

با توجه به اینکه پژوهش دریاب خشونت علیه زنان در خانواده یا همسرآزاری است، برای بررسی این پدیده و شناخت گذشته فرد و چگونگی رفتار او از نظریه یادگیری اجتماعی و شاهد خشونت بودن فرد در خانواده استفاده خواهد شد.

نظریه گرایش به خشونت

مطالعات مارگالین و همکاران، کان و همکاران ارتباط بین گرایش مثبت به خشونت و همسرآزاری را نشان داده‌اند. مطالعات کان نشان داد سطح کلی پرخاشگری مردان به تنهایی نشانگر تمایل آنان به بدرفتاری علیه همسرانشان نیست بلکه این عامل در ترکیب با سایر عوامل مثل تجربه تنش زیاد و عدم دلبستگی به طرف مقابل منجر به گرایش آنان به انجام رفتارهای خشونت بار نسبت به همسران می‌شود. (طالب پور، ۱۳۹۶: ۳۴)

نظریه کنترل اجتماعی

به اعتقاد هیرشی بزهکاری زمانی اتفاق می‌افتد که قیود فرد نسبت به اجتماع ضعیف شود یا به کلی از بین برود، (مشکاتی و مشکاتی، ۱۳۸۱: ۱۲) از نظر وی درجه قبول ارزش‌ها و هنجارهای جامعه از طرف افراد به میزان پیوستگی آن‌ها با نظام اجتماعی بستگی دارد. از نظر او بین پیوند با نظام اجتماعی و اعتقاد به مشروعیت اخلاقی رابطه وجود دارد و اعتقادات فرد نیز متأثر از پیوند با مدرسه، خانواده و جامعه است. با سست شدن این پیوندها از شدت اعتقادات کاسته می‌شود. هیرشی چهار عنصر را به عنوان عناصر پیوند دهنده افراد جامعه به یکدیگر بر شمرده که موجب جلوگیری افراد از ارتکاب به خشونت و جرم می‌

گردد. این چهار عنصر عبارتند از: ۱- دلبستگی یا تعلق خاطر به خانواده، دوستان و جامعه، ۲- تعهد به هدف های قراردادی و مرسوم جامعه، ۳- مشارکت و درگیر بودن در فعالیت روزمره، ۴- اعتقادات و باورهای فرد به قواعد اخلاق و اجتماعی. (رئبسی، ۱۳۸۲: ۱۴۱)

نظریه فشار

پیروان نظریه فشار، از جمله اندیشمندانی هستند که به وجه اجتماعی ناکامی ها و فشارهای وارد شده بر فرد توجه کرده و از این منظر خشونت را تبیین کرده اند. (بهبودیاری و همکاران: ۱۶۴)

مرتن معتقد است وقتی افراد برای رسیدن به اهداف ابزارهای مشروع نداشته باشند، احساس فشار می کنند و در نتیجه ممکن است راه های غیرقانونی و نامشروع را برای رسیدن به اهداف خود برگزینند و در واقع به جرم و بزه کاری متوسل شوند مشکلات اقتصادی، بیکاری و کمبود درآمد معمولاً موجب افزایش فشار و نگرانی در خانواده می شود، گاهی اوقات این فشارها منجر به رفتارهای خشونت آمیز می شود. از طرفی، ممکن است خشونت خود راهی برای برخورد با این فشارها باشد. تحقیقات نشان می دهد خانواده های فقیر و کم درآمد خشونت های خانگی بیشتری را تجربه می کنند و این امر به خاطر فشار و تنش هایی است که در موقعیت بیکاری، فقر و کمبود درآمد ایجاد می شود البته نباید از وجود خشونت در میان سایر طبقات اجتماعی غافل ماند، زیرا طبقات متوسط و بالابیشتر قادرند این مسائل را پنهان کنند یا آن ها را حاشا نمایند. بنابراین، با توجه به نظریه فشار می توان گفت پایگاه اقتصادی اجتماعی پایین همسران، ناکامی و عملکرد تحصیلی پایین در ارتکاب خشونت و رفتارهای خطرناک تأثیر عمده ای دارند. (محمدی ومیرزایی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)

نظریه منابع

نظریه منابع که در سال ۱۹۷۱ توسط ویلیام گود مطرح شد، بر این امر تأکید می کند که غالباً مردان منابع اقتصادی را در دست دارند و همین امر موجب برتری آن ها در روابط خانوادگی می شود. حال آنکه زنان به لحاظ منابع اقتصادی عمدتاً به همسران خود وابسته اند و از طرفی چون مراقبت از فرزندان را برعهده دارند، اگر مردان را ترک کنند، با

مشکلات اقتصادی روبه رو خواهند شد؛ از این رو در روابط خشن باقی می ماندن وابستگی زنان به این معناست که آن ها راه های محدودی در دسترس دارند و لذا کمتر می توانند بر مردان قدرت و نفوذ داشته باشند. اگر یکی از زوجین به دنبال کنترل قدرت باشد معمولاً آزار را انتخاب می کند و آزار انواع مختلفی دارد؛ مانند تهدید، ترس، مزوی ساختن، آزار بچه ها، محدودیت های مالی و حال آنکه زوج هایی که به لحاظ قدرت و منابع مساوی هستند کمتر تضاد را تجربه می کنند و وقتی هم تضاد پیش می آید با راه های غیر خشن آن را خنثی می کنند. (محمدی ومیرزایی، همان: ۱-۲۹)

نظریه جامعه پذیری جنسیتی

دوبار از جامعه پذیری نقشهای جنسیتی به عنوان عامل تداوم سلطه مرد بر زن یاد میکند. به اعتقاد وی، شخصیت دختران و زنان میتواند بسیار متفاوت با الگوهای نابرابر کنونی شکل می گیرد، مشروط بر اینکه دختر بچه ها از ابتدا با همان توقعات و پاداشها و همان سختگیریها و آزادیهایی تربیت میشوند که برادرانشان تربیت میشوند. (بستان، ۱۳۸۲: ۱۱)

نحوه برخورد والدین با فرزندان باعث میشود ویژگیهایی همچون پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکای به نفس و استقلال بیشتر از پسر مورد انتظار باشد. همچنین بیشتر به آنها توصیه می شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض از دختر انتظار میرود که سازش کند، صلح جو باشد، اختلافات را نه با جنگ و جدال بلکه با صحبت حل و فصل کند و مهربان و مراقبت کننده باشد. (راس، ۱۳۷۳: ۲۷۵)

بنابراین، می توان گفت جامعه پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل های آینده از سوی دیگر می تواند در حکم بسترهای نابرابر جنسیتی شناخته شود. طبق الگوی جامعه پذیری جنسیتی، که در آن مردانگی ارزش محسوب میشود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مرد سالار خانواده اند و در حوزه های خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای معمولی حضور و اشتغال دارند. (فقیهی وهمکاران، ۱۳۸۱: ۱۲۸)

بر اساس این نظریه، فرآیند جامعه پذیری در خانواده گرایش های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی می کند و آن را به فرزندان انتقال می دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن میشود. چرا که معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم کرده است و در چنین شرایطی، زنان نقش سنتی مطیع بودن خود را در مقابل نقش سلطه گرای مرد می پذیرند. مطابق این دیدگاه، خشونت رفتاری است که یاد گرفته می شود و معمولاً در جوامع مجبور کردن زنان و خشونت علیه آنها مشروع و طبیعی است و واکنش های جنسیتی سنتی خشونت را تشویق می کند. (محمدی ومیرزایی، همان)

نظریه هویت جنسی

میشل فوکو معتقد است در جوامع غربی افراد هویتشان را با هویت جنسیشان یکی میدانند و خودشان را موجوداتی جنسی به شمار می آورند. آنها این مفهوم خود جنسی را به سراسر زندگی اخلاقی و سنتیشان پیوند می دهند. بدین معنا که هر فردی برای آنکه بداند چگونه باید رفتار کند و جامعه از او چه انتظاری دارد، نخست الگویی را در نظر می آورد که موجودی از جنس او باید مطابق آن رفتار کند. (توکلی، ۱۳۸۲: ۸۰)

از نظر مایکل کمیل نیز مردانگی مجموعه های از مفاهیمی است که در فرآیند رابطه ما با خودمان، با دیگران و با دنیایمان ساخته میشود. مردانگی شکل گیری اجتماعی دارد و از ساختمان زیست شناختی ما نمی جوشد بلکه ساخته فرهنگ است. کمیل معتقد است خشونت جنسی از سه عامل سرچشمه می گیرد ۱- قدرت اجتماعی بی تناسب و ناعادلانه مردان و در برخی موارد استفاده آنها از خشونت برضد زنان و نیز برضد مردان دیگر، خودشان، طبیعت... برای حفظ این قدرت یا دست کم تقویت حس قدرت، ۲- احساس سزاوار قدرت و امتیاز بودن که بیشتر مردان آن را تجربه میکنند، ۳- مجاز بودن اجتماعی و حقوقی و فرهنگی ارتکاب به خشونت جنسیتی، که کم و بیش در همه فرهنگ های پدر سالار وجود دارد. (توکلی، همان: ۸۲-۸۳)

نظریه ستمگری جنسی (پدرسالاری)

همه نظریه های ستمگری جنسی موقعیت زنان را پیامد رابطه ناعادلانه قدرت میان زن و مرد می دانند، رابطه ای که طی آن، مردان که منافع عینی و بنیادی در نظارت، سوءاستفاده، انقیاد و سرکوبی زنان دارند، از طریق اعمال ستم جنسی بر زنان این منافع را برآورده می سازند. بر این اساس، الگوی ستمگری با عمیق ترین و فراگیرترین اشکال در سازمان جامعه عجین می شود و ساختار تسلط بنیادی را تشکیل می دهد که عموماً پدرسالاری خوانده می شود. پدرسالاری هویت مردانه را، که همان خشونت ورزی باشد، مورد پرستش قرار می دهد و به کسانی که نقش مردانه اعمال می کنند و به آن احترام می گذارند، قدرت و امتیاز می دهد. (شاه حسینی، ۱۳۷۳: ۸)

ساختار پدرسالارانه، با خود الگوهایی از ذهنیت، قضاوت، ارزش و هنجار و رفتار را به وجود می آورد و انتقال می دهد و این امر را نهادینه می سازد که فرمان دادن، و در صورت اقتضا، درجاتی از خشونت طبیعی و متعارف تلقی می شود و از زن فرمان بردن و تمکین انتظار می رود؛ اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور از جمله رفت و آمد و کردار زن نماد حفظ کیان خانواده و جامعه و ارزش ها و قواعد آن شناخته می شود. در این نگرش، مسائل ناموسی از اهمیت فراوانی برخوردارند و ضمانت اجرایی آن در حاکمیت مرد قرار دارد. خانواده حریم خصوصی مرد شناخته می شود و او است که باید در نقش سرپرست خانواده، اعضای آن شامل همسر و فرزندان (به ویژه دختران) را کنترل کند. (محمدی و میرزایی، همان: ۱۱۰-۱۱۱)

نظریه فمینیستی

صاحب نظران این حوزه معتقدند که دلیل اصلی خشونت وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است. نهاد خانواده در حکم نهاد مرکزی پدرسالاری براساس نابرابری های اجتماعی و استثمار زنان و کودکان بنا نهاده شده است و ایدئولوژیهای جامعه می کوشند آن را حفظ کنند. از دید آن ها خشونت مردان انعکاس و آشکار سازی نظامی از حاکمیت کلیه مردان جامعه بر کلیه زنان است که در شکل تاریخی و مقایسه تطبیقی دیده

شده است. مارتین خشونت مردان نسبت به زنان را رسم و قاعده زندگی می‌داند و معتقد است که ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع بر اثر بی‌اعتباری و تحقیر و استعمار زنان شکل گرفته است. یکی از روشهایی که در روابط زناشویی سبب بی‌قدرتی زنان میشود بی‌ارزش جلوه دادن فعالیت‌های تولیدی و اقتصادی زنان در جامعه و افزایش اقتدار مردان در زمینه ازدواج است. همچنین ناظران اجتماعی تقسیم وظایف را با توجه به محدود کردن آزادی تحرک زنان بر عهده گرفته‌اند و تا حد امکان نظارت را به مردانی محول می‌کنند که نقش پدر، شوهر و برادر را دارند. (مستمع، ۱۳۹۳: ۱۶۰-۱۶۱)

نظریه کارکردگرایی

برخلاف نگرش فمینیست‌ها، نظر کارکردگرایان در مورد خشونت خانوادگی توجیه‌کننده خشونت است. آنها خانواده را گروهی در نظر می‌گیرند که در آن افراد با جنسیت‌ها و گروه‌های سنی متفاوت، مدتی طولانی در ارتباط نزدیک با هم قرار می‌گیرند. برخلاف سایر گروه‌ها، در این گروه سلسله مراتب بر اساس تخصص، صلاحیت و لیاقت صورت نمی‌گیرد، بلکه بر اساس جنسیت سن و قدرت اقتصادی و وجود علایق متفاوت این گروه ناهمگون، سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار و یا پنهان می‌شود. این تضادها، ویژگی‌ها و کارکردهای مناسب خانوادگی را از بین می‌برد و در نتیجه باید آنها را از سر راه برداشت. رفع تضادهای خانوادگی با استفاده از وسایل قدرت در مواردی، از راه خشونت امکان‌پذیر می‌گردد. در این حالت، خشونت سبب طبیعی شدن جریان زندگی روزمره می‌شود و خانواده به کارکردهای اساسی خود می‌پردازد که در آن مسؤولیت زنان، انجام دادن وظایف خانوادگی و مسؤولیت اصلی مردان، برقراری ارتباط با جهان خارج و نان‌آوری است. پارسونز بر تفکیک نقش‌های جنسیتی تأکید می‌کند و پدر را رئیس و مادر را مدیر داخلی خانواده می‌داند. در این مفهوم خشونت برای بقای خانواده کاربرد پیدا می‌کند. (طباخی، ۱۳۸۵: ۵۲)

نظریه فرهنگ

نظریه فرهنگ خشونت از دیگر نظریه‌های تبیین‌کننده همسرآزاری است. این نظریه بیان می‌کند که اساس انواع گوناگون رفتارهای سوء مانند همسرآزاری، کودک‌آزاری و

سالمندآزاری به وسیلهٔ جامعه شکل می‌گیرد. از این دیدگاه، فرهنگ میراث اجتماعی گذشته است که بر رفتار کنونی و آیندهٔ انسان تأثیر می‌گذارد. دوباش و دوباش ارتباط مشخصی میان رفتار خشونت‌آمیز مردان در مقابل زنان و هنجارهای اجتماعی یافته‌اند. مردانی که با همسران خود بدرفتاری می‌کنند، در فرهنگی زندگی می‌کنند که در آن حاکمیت مردان بسیار بیشتر از زنان است. از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ، تأثیر پرخاشگری مردان، وجود حاکمیت مردانه و فرمان برداری زنان است. بنابراین، در جوامع پدرسالار، استفاده از قدرت برای ثبات حاکمیت مردانه دارای مشروعیت است. در برخی جوامع، زمانی که نظم اجتماعی به خطر می‌افتد، برای استقرار آن از خشونت استفاده می‌شود. این شکل از نظارت اجتماعی، یعنی اعمال خشونت برای بقای نظم اجتماعی در جامعه، هم در سطح کلان و هم در سطح خرد (خانواده) صورت می‌گیرد. (اعزازی: ۷۱)

نظریهٔ انتقال بین نسل‌ها

براساس این نظریه، که برپایهٔ نظریهٔ یادگیری اجتماعی استوار است، افرادی که در هنگام خردسالی در خانواده خشونت را تجربه می‌کنند یا شاهد آن هستند، به احتمال زیاد در بزرگسالی آن را به کار خواهند گرفت. (اسفندآبادی و امامی پور، ۱۳۸۱: ۵۹-۸۲)

همچنین، براساس نظریهٔ یادگیری، یادگیری نقش‌های جنسیتی نخست از طریق مشاهده و سپس از راه تقلید صورت می‌گیرد. والدین برای رفتاری که به گمان آنها با جنسیت کودک متناسب است به او پاداش می‌دهند. والدین و بزرگسالان دیگر در کنش متقابل با زن و مرد میان آنها فرق می‌گذارند. بودن را متناسب با رفتاری که پاداش می‌گیرد می‌آموزد و یا « دختر » یا « پسر » کودک می‌گیرد آن برچسب را به خود هم بزند و برای آن ارزش مثبت قائل شود. بنابر این نظریه،

هویت جنسیتی پس از جافتادن رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می‌گیرد و این در سن معینی رخ نمی‌دهد. (محمدی و میرزایی، همان: ۱۰۹)

نظریه سیستمی

در این دیدگاه خانواده نظامی در نظر گرفته شده است که دارای مرزهای باز یا بسته یا قابل نفوذ با محیط اطراف خود است. این مبادله به صورت بازخورد منفی یا مثبت صورت می گیرد و اهداف نهفته در نظام بر بازخورد تاثیر دارند. مثلاً ممکن است خشونت در جهت دستیابی به هدف یا بقای نظام وسیله موثری باشد. خشونت از طریق راه و روشی که نظام درونی و بیرونی خانواده به آن واکنش نشان می دهد تحت تاثیر قرار می گیرد بازخوردهای مثبت سبب افزایش رفتارهای خشونت آمیز و بازخوردهای منفی باعث کاهش آن می شود باید به این نکته توجه کرد که معمولاً توسل به خشونت به نتیجه دلخواه می رسد و تقویت مثبت می شود از طرف دیگر عدم استفاده از خشونت سبب تشدید موقعیت های تعارضی یا تقویت منفی می گردد. بنابراین در نهایت طبق نظریه برجسب زنی فرد عامل خشونت که از جانب محیط نیز مورد تائید قرار می گیرد خود را موظف به تکرار رفتار خشونت آمیز می یابد. (شکریگی و مستمع، همان: ۱۶۱)

نظریه محرومیت

بروکویتز معتقد است اعمال منتهی به ایجاد محدودیت همچون محرکی برای بروز رفتارهای تهاجمی عمل می نماید و انگیزه افراد را برای توسل به خشونت و اقدام به تهاجم بالا می برد به عبارت دیگر اگر فردی در نیل به هدف خود با شکست مواجه شود ناکامی حاصل احتمال پاسخ پر خاشگرانه او را افزایش میدهد. در این نظریه افراد به واسطه نیروهای محرومیت ساز بیرونی برای توسل به خشونت و اقدام به هجوم تهییج میشوند. بر طبق نظریه ماشه چکان فرد قربانی خشونت، زمینه ظهور، موجبات تحریک و اعمال خشونت را از سوی مرتکب خشونت فراهم می کند. در واقع خشونت علیه زنان توجیه می شود. زوج هایی که برای حل مسائل خود دست به مشاجره کلامی می زنند اغلب با جمله حقش بود به احتمال زیاد کارشان به خشونت و درگیری می کشد و اغلب طرفی که از مهارت های کلامی ضعیف تر برخوردار است، کمبود آن را با خشونت جبران می کند. (طالب پور، همان:

چارچوب نظری مفهومی پژوهش را میتوان در قالب گزاره منطقی به این صورت آورد: اولاً - خشونت علیه زنان برحسب قومیت و پایگاه اجتماعی اقتصادی خانواده متفاوت می باشد که نیازمند بررسی و آزمون تجربی می باشد، دوماً خشونت علیه زنان تابعی از عوامل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی از جمله احساس حمایت اجتماعی، احساس امنیت اجتماعی، احساس اعمال قدرت و سلطه مرد در خانواده و سرمایه اجتماعی می باشد.

نتیجه گیری

خشونت و جرم به عنوان پدیده و مسئله ای اجتماعی مورد توجه اندیشمندان رشته های مختلف قرار گرفته است. هرکدام از آنان این پدیده را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده اند و این موجب دسته بندی های گوناگون شده است. در این تحقیق بیشتر بر عوامل اجتماعی تأکید شده است.

بر اساس نظریه جامعه پذیری جنسیتی، فرآیند جامعه پذیری در خانواده گرایش های جنسیت زن و مرد را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می شود. چرا که معمولاً از زنان تصویری آرام، مطیع، عاطفی و از مردان تصویری مستقل، توانا و مصمم رسم کرده است. بر همین اساس، نتایج این تحقیق نشان می دهد هرچه تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود بیشتر باشد، میزان خشونت کل کاهش می یابد. این مسئله برمی گردد به پذیرش خشونت توسط زنان؛ یعنی هرچه زنان بیشتر از خشونت اعمال شده علیه خود چشم پوشی کنند، میزان خشونت علیه آنان کمتر خواهد شد. همچنین نظریه پدرسالاری، هویت مردانه را که همان خشونت ورزی باشد مورد پرستش قرار می دهد و به کسانی که نقش مردانه اعمال می کنند و به آن احترام می گذارند قدرت و امتیاز می بخشد و این امر را نهادینه می کند که فرمان دادن و در صورت اقتضا درجاتی از خشونت مرد طبیعی و متعارف تلقی می شود و از زن فرمان بردن و تمکین انتظار می رود؛ اقتدار مردانه و نظارت دقیق او بر همه امور از جمله رفت و آمد و کردار زن نماد حفظ کیان خانواده و جامعه و ارزش ها و قواعد آن شناخته می شود. بنابراین، براساس این نظریه، نتایج تحقیق نشان می دهد علت کاهش خشونت در جامعه مورد مطالعه این است که تصور فرمانبردارانه بالاست و پذیرش آن هم به همین علت است.

یافته‌ها نشان می‌دهد بین تصور سلطه‌گرایانه مرد از نقش خود در خانواده و خشونت در ابعاد مختلف روانی، جسمی، جنسی و اقتصادی و خشونت کلی رابطه مستقیم و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی افزایش تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود باعث افزایش خشونت در خانواده می‌شود. براساس نظریه هویت جنسی نیز هر فردی برای آنکه بداند چگونه باید رفتار کند و جامعه از او چه انتظاری دارد، نخست الگویی را در نظر می‌آورد که موجودی از جنس او باید مطابق آن رفتار کند. مردانگی مجموعه‌ای از مفاهیمی است که در فرآیند رابطه ما با خودمان، با دیگران و با دنیایمان ساخته می‌شود. مردانگی شکل‌گیری اجتماعی دارد و از ساختمان زیست‌شناختی ما نمی‌جوشد، بلکه ساخته فرهنگ است. از دیدگاه کارکردی، افراد در گروه خانواده نقش‌های بارزی دارند. شوهر، به عنوان پدر، نان‌آور خانواده محسوب می‌شود و همسر به عنوان مادر وظیفه خانه‌داری را برعهده دارد. هریک از افراد خانواده برای ادامه زندگی، بنا به مقتضیات و انتظارات نهادی اجتماعی، نقش‌های گوناگون خود را ایفا می‌کنند و در نتیجه خانواده دارای تعادل است و اگر خشونت اعمال شود متعادل است. براساس نتایج تحقیقات انجام شده، بین تفکیک نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده و خشونت در ابعاد روانی، جنسی، اقتصادی و خشونت کلی رابطه معکوس و معنی‌داری وجود دارد؛ یعنی هرچه کمک و همکاری شوهر در انجام کارهای منزل کمتر بوده، میزان خشونت علیه زن افزایش یافته است و هرچه همکاری بیشتر و تفکیک نقش‌ها بین زوجین کمتر بوده، خشونت علیه زن کاهش یافته است؛ یعنی عدم تفکیک نقش‌های جنسیتی باعث کم‌رنگ شدن تصورات کلیشه‌ای از نقش زنانه و مردانه می‌شود. براساس نظریه یادگیری غالب رفتارهای انسان از طریق مشاهده و در خلال فرآیند الگوسازی فراگرفته می‌شوند. از این دیدگاه، پدیده یادگیری اجتماعی عمدتاً ناشی از تجاربی است که از طریق مشاهده رفتار فرد دیگر و پیامدهای آن شکل می‌گیرد. به اعتقاد باندورا، فرزندان از والدین خود یاد می‌گیرند که چگونه خشونت بورزند. بر اساس نظریه انتقال بین نسلی نیز، که بر پایه نظریه یادگیری اجتماعی استوار است، افرادی که در خردسالی خشونت را در خانواده تجربه می‌کنند یا شاهد آن هستند، به احتمال زیاد در بزرگسالی آن را به کار خواهند گرفت.

منابع

- اعزازی، شهلا، خشونت خانوادگی یا زنان کتک خورده، نشر سالی، تهران.
- بهبودیاری، قلی، حرفتی سبحانی، محمد، قصاب زاده، جواد، رحیمی، حبیبیه، تجربیات معلمان از عوامل زمینه ساز خشونت در مدارس، اندیشه های نوین تربیتی، دوره ۱۴، ش ۱
- بستان، حسین، (۱۳۸۲)، کارکرد های خانواده از منظر اسلام و فمینیسم، مجموعه مقالات حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره ۳۵.
- توکلی، نیره، (۱۳۸۲). هویت جنسی همسران و خشونت بر ضد زنان در خانواده، پایان نامه دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، تهران.
- درویش پور، (۱۳۷۸)، چرا مردان به اعمال خشونت علیه زنان ترغیب میشوند. مجله زنان، شماره ۵۶
- راس، آلن، ۱۳۷۳، روانشناسی شخصیت، ترجمه سیاوش جمالفر، نشر مرکز، تهران.
- رئیسی سرتشنیزی، امر الله، (۱۳۸۱)، خشونت علیه زنان و عوامل موثر بر آن مطالعه موردی شهرستان شهرکرد، فصلنامه پژوهشی زنان، شماره ۳.
- رئیسی، جمال، (۱۳۸۲)، جوانان و ناهنجاری های رفتاری، فصلنامه علوم اجتماعی علامه طباطبائی، شماره ۲۱.
- زکریایی، محمد علی، (۱۳۷۹)، گفتمان تئوریزه کردن خشونت، انتشارات جامعه ایرانیان، تهران.
- سازمان جهانی بهداشت-ژنو، مترجمان: مالک افتخاری، شهرام رفیعی، جمشید کرمانچی، (۱۳۸۶) گزارش جهانی خشونت، انتشارات تندیس، تهران.
- شمس اسفندآبادی، حسن، امامی پور، سوزان، (۱۳۸۲) بررسی میزان رواج همسر آزاری و عوامل مؤثر بر آن فصلنامه پژوهش زنان، شماره ۵.

- شاه حسینی، فرشته، (۱۳۷۳)، میزگرد خشونت، بحثی در علل و ابعاد، جامعه سالم، شماره ۱۷.

- شامحمدی، مریم، (۱۳۹۶)، تبیین اجتماعی خشونت علیه زنان در ایران، فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی، دوره ۳ شماره ۲.

- طالب پور، اکبر، (۱۳۹۶)، بررسی عوامل مؤثر بر خشونت خانگی با تاکید بر همسر ازاری، (مطالعه موردی مناطق شهری و روستایی استان اردبیل، دوفصلنامه پژوهش های جامعه شناسی معاصر، سال ششم شماره ۱۱).

- طبایخی، ا، (۱۳۸۵)، بررسی جامعه شناختی خشونت علیه زنان در خانواده و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن (مطالعه مورد شهر ارومیه)، پایان نامه کارشناسی ارشد تهران، دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات

- عارفی، مرضیه، (تابستان ۱۳۸۲)، بررسی توصیفی خشونت علیه زنان ارومیه، فصلنامه مطالعات زنان سال اول (شماره دوم).

- محمد، معین، (۱۳۸۱)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.

- فقیهی، ابوالحسن و موسوی کاشی، زهره، (۱۳۸۰) مدل سنجش بهره وری (اثربخشی و کارایی) در بخش خدمات دولتی ایران، مجله مدیریت ابوت، پالاما، کلر، والاس، جامعه شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران، نشر نی.

- کریمی، (۱۳۷۳)، روان شناسی اجتماعی، انتشارات پیام نور، تهران.

- مشکاتی، م، سادات مشکاتی، (ز) ۱۳۸۱ (، سنجش تأثیر عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزهکاری نوجوانان، مجله انجمن جامعه شناسی، دوره ۴، شماره ۲.

- مستمع، رضا، شکرپیگی، عالییه، (۱۳۹۳)، فراتحلیل مطالعات انجام شده پیرامون خشونت علیه زنان، مجله جامعه شناسی ایران، دوره ۱۵ شماره ۲.

- محمدی، فائزه، میرزایی، رحمت، (۱۳۹۱)، بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر خشونت علیه زنان (مطالعه شهرستان روانسر)، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره ششم، شماره ۱.
- ملک احمدی، عبدالرسول (۱۳۸۷)، خشونت، پیشگیری از رفتار مخاطره آمیز در جوانان و نوجوانان. اصفهان، حسین فهمیده.
- نوابخش، مهرداد، قجاوند، کاظم، (۱۳۸۵)، بررسی عوامل مؤثر بر خشونت مردان معتاد علیه زنان باردار، فصلنامه علمی پژوهشی اعتیادپژوهی، شماره ۲ (۸)